بسم الله الرحمن الرحیم

**جلسه شماره 47**

جلسه۱۷/ ۰۹/ ۸۸ مقدمات حکمت - ادامه بررسی اختلاف مفاد اطلاق در موارد مختلف - شروع بحث از حقیقت اطلاق مقامی

**تنبیهات مقدمات حکمت(ادامه بحث از منشا دلالت مطلق بر عموم بدلی یا شمولی)**

محصل عرض ما در جلسه گذشته این بود که انحلال و عدم انحلال یا به تعبیر دیگر عموم شمولی یا بدلی بودن، ارتباطی با مفروض الوجود بودن یا نبودن ندارد. نه مفروض الوجود بودن، لازمه اش انحلال است و نه مفروض الوجود نبودن ملازم با عدم انحلال و بدلی بودن عموم است.

به سوال بحث باز می گردیم که منشا دلالت مطلق بر عموم به نحو بدلی یا به نحو شمولی چیست؟ به نظر می رسد که تناسبات حکم و موضوع و ارتکازات نسبت به مصالح و مفاسد، موجب شکل گرفتن ظهوراتی می شوند، سابقا هم این را مطرح کردیم که این ارتکازات گاهی از ادله شرعیه نشأت می گیرد، گاهی از مقایسه احکام شرعی با احکام عرفی، به گونه ای که اگر شارع قانونگذاری متفاوتی نسبت به نظام تقنینی عرف داشته باشد، باید به آن تصریح کند و الا همان شیوه قانون گذاری عرفی فهمیده می شود.

معمولا مصالح الزامی به نحو صرف الوجود است، ولی مفاسد به نحو مطلق الوجود است. بحث عدم قدرت بر امتثال اوامر به نحو مطلق الوجود هم که در کلام مرحوم آقای خویی آمده نیز از نکاتی است که در شکل گیری ظهور می تواند موثر باشد.

به نظر شهید صدر علت این که ظاهر نواهی این است که متعلق نهی به نحو وجود ساری اخذ شده و عمومش به نحو استغراقی است، این است که غالبا مفاسد به نحو انحلالی است. ما همین حرف را در اوامر الزامی عرض می کنیم که چون غالبا مصالح الزامی به نحو صرف الوجود است، لذا ظهور در بدلیت پیدا می کند.

ولی در هر دو مورد، سوال این است که آیا چون غالب موارد به گونه خاصی است، آیا در همه موارد ظهور شکل می گیرد یا این که این ظهور صرفا در برخی موارد است که انحلالی بودن مصالح به نظر عرف روشن باشد؟ توضیح این که عرف در موارد مختلف مفاسد را مختلف می بیند. در برخی موارد مفسده را انحلالی می بیند که غالب موارد این گونه است. در برخی موارد مفسده را انحلالی نمی داند و در برخی موارد شک می کند. آیا به علت قسم اول، در قسم سوم نیز نهی ظهور در انحلالی بودن متعلق پیدا می کند؟ آیا قاعده الظن یلحق الشیء بالاعم الاغلب در اینجا جاری است؟

برای پاسخ این سوال تذکر نکته ای از مرحوم شیخ در رسائل مفید می باشد. مرحوم شیخ در بحث ادله اقوال مختلف استصحاب که معمولا خوانده نمی شود، ایشان قولی را نقل می کند که استصحاب از باب حکم عقل حجت است چون مورث ظن است. مرحوم شیخ می فرماید اغلبیت مطابقت اخبار افراد ثقه با واقع تا به کشف ظنی علت منجر نشود، موجب ظن نخواهد بود. به عنوان مثال وقتی می بینیم که غالبا خبر افراد ثقه مطابق با واقع است، وقتی با خبر فرد ثقه ای مواجه می شویم. از این جهت ظن به مطابق این خبر با واقع حاصل می کنیم که ما از اغلبیت یک وجه مشترک را می فهمیم و آن این است که ثقه بودن ثقه، اقتضای راستگویی دارد و این که در جایی عنوان ثانوی مانع از چنین اقتضایی گردد، احتمال ضعیفی است.

علت ظنی مطابقت خبر ثقه با واقع، ملکه و حالت نفسانی است که در فرد ثقه وجود دارد که مقتضای آن مطابقت خبر با واقع است. در موارد استقراء نیز امر به همین شکل است. مثلا استقرا می کنیم که در مواردی که فرد تب می کند، معمولا در بدن او چرک او است. ذهن از این اغلبیت این مساله یک رابطه را انتزاع می کند (علیت تب یا معلویت آن یا این که هر دو معلول علت ثالث هستند) که موجب حکم به ثبوت چرک در بدن می شود. استقرا ناقص منشا ظنی می شود که ما به وسیله آن حوادث آینده را پیش بینی می کنیم.

بازگشت استقرا به یک قیاس است که علت به نحو ظنی در آن احراز می شود. اساسا تحقق ظن به خاطر همین کشف علت است و اگر کشف علت نشود حتی استقراء تام هم فایده ندارد؛ چون معنای استقرای تام این است که جمیع موارد غیر از مورد مشکوک را تفحص کرده باشد و استقراء ناقص معنایش این است که برخی موارد را بررسی کرده است. حال با عنایت به توضیح استقرای تام و استقرای ناقص به ذکر یک پارادوکس که به عنوان اشکالی در بحث استقراء مطرح است می پردازیم.

اگر کسی در مورد میرا بودن و نبودن خودش چنین استقرایی را مطرح کند که تمام موارد اموات را که فحص می کنیم، همگی صفت غیر من بودن را دارا هستند؛ لذا ما می توانیم بگوییم کل میت فهو غیری و از آن میرا بودن شخص متکلم را نتیجه بگیریم. این استقراء، استقراء تام است؛ چون تمام موارد (غیر از مورد بحث ما) در آن تفحص شده است با این حال منتج نیست.

دلیل عدم منتج بودن استقرا در این جا از این جهت است که مردن افراد به حیثیت غیرِ من بودن، وابسته نیست. در اینجا باید مرگ افراد به یک وجه مشترک مستند باشد که روشن است که چنین وجه مشترکی در کار نیست. قضیه "آب در صد درجه بخار می شود"، آب بودن در ترتب محمول موثر است.

مرحوم شیخ این اشکال را در استصحاب مطرح می کند که بقاء اکثر اشیاء محققه سابقا، منشا ظن به بقاء در موارد مشکوک نیست؛ زیرا صرف وجود سابق علت بقاء نیست، هر موجودی برای بقای خود، علتی دارد و مجرد کون سابق وجه مشترک بقاء اشیاء موجوده سابقا نیست. همین طور مجرد یقین سابق هم جهت مشترکه بقاء نمی باشد.

شبیه همین مطلب در ما نحن فیه هم هست؛ در نواهی علتِ انحلالی بودن، مبغوض و متعلق نهی بودن نیست تا این که هر جا مبغوضیتی بود، حکم به انحلال کنیم. در هر مورد انحلالی بودن، تابع خصوصیتی در همان مورد است. اوامر هم به همین شکل است؛ لذا نمی توان قائل به ظهور اوامر الزامی به نحو کلی در صرف الوجود بودن متعلق گردید.

نتیجه این که انحلال و عدم انحلال قانون عامی ندارد، بلکه وابسته به تناسبات حکم و موضوع است که ممکن است در برخی موارد جاری نشود یا عرف در جریان آن شک کند. البته مفاسد غالبا در نواهی به شکل انحلالی است و مصالح در احکام الزامی به نحو صرف الوجود است. ملاک در احکام غیر الزامی (استحبابی، کراهی، ترخیصی بالمعنی الاخص) به نحو انحلالی و وجود ساری است. در ادوات شرطیه، قانون عامی وجود ندارد که انحلالی بودن یا نبودن جمله شرطیه را اقتضا کند؛ چنان چه در بحث تداخل اسباب و مسببات گذشت. البته اگر جزا از جنس پاداش و مجازات باشد، در معمول مواردِ شرط به نحو انحلالی است

به هر حال غیر از تناسب حکم و موضوع ، نکات دیگر هم می تواند در فهم انحلالی بودن حکم موثر ابشد؛ مثلا در "احل الله البیع"، اگر مراد صرف الوجود بیع باشد، این دلیل لغو می گردد؛ لذا دلیل ظاهر در این می گردد که مطق وجود بیع جایز و نافذ لست. در مواردی که از راهی انحلال یا عدم انحلال معلوم نشد، باید به اصول عملیه مراجعه کرد.

**آغاز بحث از حقیقت اطلاق مقامی**

در قبال اطلاق لفظی، اطلاقی داریم به نام اطلاق مقامی که ما مفصل این مبحث را در سال های گذشته مطرح کرده ایم. در اینجا به طرح کلیات بحث اشاره می کنیم و این که آیا جوهره اطلاق مقامی با اطلاق لفظی متقاوت است یا خیر؟

اطلاق مقامی نخستین بار به طور آشکار در کلمات مرحوم آخوند مطرح شده است البته نه با این اصطلاح، بلکه ایشان به نکته اطلاق مقامی تصریح کرده اند، اگر چه ممکن است در کلمات سابقین نیز این بحث فی الجمله مطرح شده باشد. به نظر می رسد که اصطلاحِ اطلاق مقامی از مجعولات مرحوم آقا ضیاء باشد. مرحوم آقای حکیم از اطلاق مقامی در مباحث خود بسیار استفاده کرده اند و ایشان در

اصول به طور جدی از اصول مرحوم آقا ضیاء متاثر بوده اند. اصطلاح اطلاق مقامی در کلام معاصرین مرحوم آقا ضیاء مانند مرحوم آقا شیخ محمد حسین اصفهانی به ندرت به کار رفته است. در کلمات مرحوم نایینی اصلا به کار نرفته است. لذا به نظر می رسد که این اصطلاح، مجعولِ آقا ضیاء می باشد.

مرحوم آخوند در بحث تعبدی و توصلی بعد از این که اثبات می کنند که قیودی که از قبل امر می آیند، نمی توانند در متعلق اخذ بشوند و اصل لفظی در آنها جاری نیست و اصل عملی، احتیاط است، پس از طرح این مباحث می فرمایند که قیودی که مورد غفلت عرف است مانند قصد وجه و تمییز، اگر واقعا شرط باشند، شارع باید به آن تصریح شود و گرنه نقض غرض پیش می آید.

مرحوم آقا ضیاء و مرحوم آقای حکیم، اطلاق مقامی را در موارد گسترده تری مطرح می کنند. مثلا در بحث مطهریت آب، ما ادله عامی داریم که الماء مطهر. ایشان معتقدند این دلیل از جهت کیفیت تطهیر ساکت است و در مقام بیان نیست.

با این حال اطلاق مقامی اقتضا می کند که در جایی که شارع کیفیت خاصی در تطهیر اعتبار نکرده باشد، همان کیفیت عرفی تطهیر (که در رفع قذارات عرفیه پیموده می گردد) در شرع هم اعتبار داشته باشد؛ لذا می توان مثلا احتمال تعدد غسل را در مواردی که دلیلی بر آن نداشته باشیم، با اطلاق مقامی نفی کنیم.